

## مقام عشق در زندگی انسان

ترجمه نعل نهم از کتاب «زناشویی و اخلاق» تألیف

برتراند راسل فیلسوف معاصر انگلیسی

عشق در نظر بیشتر ملت‌های امروز به دو گونه جلوه میکند که باهم سخت متفاوت اند: از یک سو گویندگان و نویسندگان، عشق را بزرگترین موضوع شعر و داستان و نمایشنامه قرار میدهند و از سوی دیگر راسخ ترین عالمان جامعه شناس آنرا بکلی نادیده می‌انگارند و در طرحهایی که بمنظور اصلاحات سیاسی و اقتصادی ریخته میشود عشق در زمره نیازمندیها بشمار نمی‌آید. بنظر من این رفتار عادلانه نیست. من عشق را یکی از مهمترین وقایع زندگی می‌شمردم و هر روشی را که بی جهت مانع جلوه طبیعی آن بشود بد میدانم.

عشق بمعنای واقعی، هر گونه مناسبی را که میان زن و مرد پیدا میشود نمیرساند بلکه عبارتست از رابطه جسمانی که بر عاطفه سرشاری استوار باشد. عواطفی که در داستان «تریستان و ایزولدی»<sup>۱</sup> بیان شده همانست که برادر زن و مردان بیشمار پیش می‌آید. همین عاطفه در بیشتر مردمان خاصه اروپائیان وجود دارد اما کمتر کسی پیدا میشود که بتواند آنرا بوسیله هنر ابراز دارد. در پاره‌ی اقوام بیشتر از اقوام دیگر است و این فرق بنظر من بطبایع اشخاص نه که بعرف و آئین قرار دادی آنها وابسته است. مثلاً در چین بندرت دیده میشود و تاریخ آن کشور از پادشاهانی که دارای این عاطفه بوده‌اند بزشتی یاد میکند و میگوید آنان بدست متعه‌های بدکار گمراه شده بودند. بنا بر فرهنگ قدیم چین همه عواطف شدید، نارواست و انسان باید در همه حال امپراطوری عقل را حراست کند. اندیشه مردم اروپا در اوایل قرن هیجدهم نیز چنین بود. ما که نهضت رمانتیک و انقلاب فرانسه و جنگ جهانی را پشت سر گذاشته‌ایم درک میکنیم که هنوز باندازه‌ی که مردم زمان حکومت ملکه «آن»<sup>۲</sup> امیدوار بودند عقل بر زندگی انسان مسلط نشده‌است.

باید دانست که اصول تجزیه و تحلیل روانی را تعقل خود بوجود آورده و بانسان خیانت کرده است. سه فعالیت عمده فوق تعقلی که در زندگی مردم امروزه هستند عبارتند از: مذهب و جنگ و عشق. این هر سه فوق تعقل هستند ولی در این میان تنها عشق است که ضد تعقل نیست. بعبارت دیگر مرد معقول میتواند تا حد متناسب از وجود عشق لذت ببرد. در جهان امروز<sup>۳</sup> میان مذهب و عشق یک گونه مخالفت وجود دارد و من این ضدیت را اجتناب ناپذیر میدانم. یگانه سبب آن اینست که مذهب مسیح برخلاف پاره‌ی مذاهب دیگر بر ریاضت پایه گذاری شده است.

۱ - Tristan und Isolde    ۲ - Anne

۳ - مقصود نویسنده جهان اروپا و امریکا است

اما در جهان جدید عشق دشمنی دیگر پیدا کرده که از مذهب خطرناکتر است و آن مرام کار و پیروزی اقتصادی است. مردم عموماً و امریکاییان بویژه چنین می‌بندارند که مرد نباید بگذارد عشق در زندگانی شغلی او مداخله‌ی بی‌بکند و اگر بچنین امری تن درداد نادانست. چنانکه در سایر امور زندگانی میانه‌روی لازم است در این امر نیز باید تعادل حفظ شود. البته زندگی شغلی را یکسره فدای عشق کردن نادانی و در پاره‌ی موارد بخطر نزدیک شدن و دلیری است. عشق را یکسره فدای شغل کردن نیز بهمان اندازه نادانی است ولی بهیچ روی دلیری نمیباشد. با اینهمه در اجتماعی که اساس آن بر تلاش برای پول گذاشته شده است پیوسته عشق فدای شغل میشود و از آن گریزی نیست. زندگانی یک بازرگان حقیقی را خاصه در امریکا بنظر بیاورید: از آغاز رشدها افکار و قوای خود را در راه پیروزی مالی بکار میبرد و مطالب دیگر بچشم اوسرگرمی بی‌اهمیت است. در جوانی تمایلات جنسی خود را گاه بگاه در آغوش زنان بدکار ارضاء میکند. سپس ازدواج میکند اما علائقش با تمایلات زنش فرق دارد و هرگز صمیمیت واقعی با او پیدا نمیکند. از تجارتخانه دیر و کوفته بخانه بر میگردد. صبح زود و پیشتر از زن خود برمیخیزد. روزهای یکشنبه را پیازی گلف میگذرانند و برای ورزش را لازم میدانند تا تندرست بماند و برای پول تقلا کنند. دلبستگی‌های زنش بچشم او ذاتاً زنانه میآید و هر چند آنها را تصدیق میکند خود را در آنها سهیم نمیسازد. نه برای عشق نامشروع فرصت دارد و نه برای عشق و رزیدن با زن خوبش. ممکن است گاهی که بدنهای کارهای بازرگانی از خانه دور میشود نزد زن بدکاری هم برود. محتمل است که زنش در روابط جنسی با او بی‌اعتنائی کند و در این جای شکفتنی نیست زیرا شوهر هیچگاه فرصت عشق و رزیدن با او را نیافته است. وجدانش راضی نیست و خود علت آنرا نمیداند. ناراضیتی خود را تا حدی بوسیله کار و نیز گاهی کارهای کم‌اهمیت‌تر دیگر از قبیل لذت بردن از شکنجه و مثلاً از تماشای مشت‌زنی و از نظایر آن اذیت‌ها میبرد.

زن نیز که بهمان اندازه ناراضی است بکارهایی مانند خواندن داستانهای پیش‌پا افتاده خود را خشنود میسارد و بکسانی که زندگانی آزاد و کارهای عام‌المنفعه دارند می‌تازد تا فضیلت را ستوده باشد. باین طریق تشفی جنسی نیافتن در زن و مرد هر دو بصورت نفرت از مردم ولی بلباس خدمت بنوع و پایه بلند انلاق ظاهر میگردد. این وضع اسف‌آور بیشتر زائیده مفهوم غلط حوائج جنسی است. ظاهر آنندیشه دست‌پال» این بوده که یگانه چیزی که باید از زناشویی حاصل شود همانا فراهم شدن وسائل مشروع نزدیکی جنسی است و از جنبه‌های لطیف‌تری که در زندگانی زناشویی است غافل بوده. آموزگاران اخلاق مسیحی نیز بطور کلی مردم را بقبول همین نظریه تشویق کرده‌اند و در نتیجه کسانی که در جوانی بمواعظ این گونه آموزگاران اخلاق گوش میدهند گرد جهان میگردند و از بهترین استعدادی که در نهاد ایشان است بی‌خبرند.

عشق چیز است بسیار برتر از میل به نزدیکی جنسی. عشق وسیله عمده نجات از تنهایی است که غالب مردان و زنان را در بیشتر اوقات زندگانی آزار میدهد. در دل غالب مردم ترسی ژرف از بی‌اعتنائی دیگران و آزار احتمالی عوام وجود دارد. سبب خشونت و بی‌ادبی و نشر زدن باره بی مردان؛ و بهانه جوئی و سرزنش باره بی زنان همانا آنست که از دیگران محبتی ندیده‌اند. هر گاه دو تن بیکدیگر عشق ورزند و شور ابراز دارند آن حس تنهایی پایان میپذیرد. دیوارهای استوار خود بینی فرو میریزد و مخلوقی تازه بوجود میآید که عبارت از دو روح در یک بدن است. طبیعت انسان را طوری ساخته است که نمیتواند تنها بماند و بهمین جهت منظور بیولوژی طبیعت در انسان انجام نمی‌یابد مگر بیاری دیگری. مردمان تهذیب یافته نمیتوانند بدون عشق غریزه جنسی خویش را کاملاً تشفی بخشند. غریزه جنسی هنگامی تشفی کامل می‌یابد که آن رابطه سراسر وجود انسان را چه عقلانی و چه جسمانی فراگیرد. کسانی که هرگز صمیمیت و مصاحبت کامل را که حاصل عشق دو جانبه با سعادت باشد ندیده‌اند همانا از بزرگترین موهبت زندگانی محروم مانده‌اند و اگر این امر را دانسته نپذیرند انداخته بر آنان محسوس میشود و نوبه‌ی دیگری که از آن حاصل میشود آنان را بسوی رشک و ستم و آزار مایل میسازد. بنا بر این تعیین مقام عشق پر شور از وظائف جامعه شناسان است زیرا زنان و مردان اگر از این تجربه غافل شوند نمیتوانند بمقامی که شایسته آن هستند برسند و نمیتوانند نسبت بدیگر مردم جهان محبت کنند و اگر این محبت نباشد فعالیت‌های اجتماعی آنان زیان آور خواهد شد.

بیشتر مردان و زنان در باره بی مراحل زندگانی خویش همینکه در وضعی مناسب قرار گیرند عشق شهوانی احساس میکنند. اما برای کسانی که تجربه بی در این باره ندارند مشکل است که بتوانند عشق را از کشش تمیز دهند خاصه در دختران تربیت یافته که بایشان چنین یاد داده‌اند که تا مردی را دوست نداشته باشند ممکن نیست بتوانند او را ببوسند، این امر صدق میکند. احتمال این هست که دوشیزه چشم و گوش بسته باندک کشش جنسی بدام بیفتد اما زن شوهر دیده‌ی که در روابط زناشویی تجربه آموخته باشد این کشش را با کسانی از عشق تمیز میدهد. علت ناسازگاری بسیاری از زنان و شوهران همین باز نشناختن عشق از کشش بوده است....

عشق زناشویی را با گناه توأم دانستن که از تعلیمات قراردادی ناشی شده در ذهن بسیاری از مردان و زنان ندانسته ریشه دوانیده است خواه آنان دارای عقیده آزاد باشند و خواه پاینده سنت قدیم. تأثیر این کیفیت چند گونه ظاهر میگردد: بسیار اوقات مردان در روابط جنسی با زنان خود ستمکار و ناهنجار و نامهربان میشوند و رفتار آنها با دلبر آنگونه نیست که وی بتواند احساسات خویش را ابراز کند و نیز با اهمیت مقدمات عمل که از لحاظ بیشتر زنان ضروری است بی‌تعمیرند. در حقیقت درک نمیکنند که زن باید احساس لذت کند و اگر نکند تقصیر از دورستدار اوست. بسیاری از زنانی که

باصول قراردادی تربیت یافته اند به بی اعتنائی نسبت بشوهر خود افتخار میکنند و جسم خود را از او میپوشند و باسانی بروابط جنسی تن در نمیدهند. شاید عاشق کاردان بتواند بر این مشکل چیره شود اما مردی که این رفتار را از همسر خود میستاید و نشانه عفت میداند توفیق کامل در روابط جنسی نمییابد و در نتیجه حتی سالیان دراز پس از عروسی نیز روابط او بازنش با اکراه توأم و کمابیش رسمانه است. در روزگار نیاکان ما شوهر هرگز انتظار دیدن تن برهنه زن خود را نداشت و زن بشنیدن چنین پیشنهادی سخت وحشت زده میشد. این رفتار هنوز هم بیش از آنچه ممکن است تصور کرد متداول است و حتی در میان کسانی که از این مراحل پیشتر رفته اند گاهی این میانه روی تا اندازه بی مشاهده میشود.

مانع دیگری که از نظر روانشناسی در راه تمام ظاهر شدن عشق دردنیای جدید وجود دارد ترسی است که بسیاری از مردان برای حفظ شخصیت خود دارند. در حقیقت این وحشت تازه و احمقانه است. زیرا شخصیت به تنهایی غایت نیست بلکه چیز بست که باید با دنیا تماس پیدا کند و از آن سود حاصل شود. شخصیتی که از آن بر دمان سود نرسد ارزشی ندارد و آن که آزادانه بمصرف تماس با انسانها برسد و الاثر میگردد. عشق و کودک و کار بزرگترین سرچشمه بی هستند که تماس فرد را با سایر مردم جهان بارور میسازند. از این سه معمولاً عشق به ترتیب زمان در درجه اول قرار میگیرد. از این گذشته عشق برای ظهور محبت پدر و مادر بسیار لازم است زیرا کودک مستعد و انمودن خصائل پدر و مادر هر دو است. اگر پدر و مادر بیکدیگر را دوست نداشته باشند هر يك از ظاهر شدن سیرت خویش در کودک لذت میبرد و از دیدن صفات دیگری در کودک رنج بر خود هموار میکند.

کار همیشه وسیله تماس سودمند با دنیای خارج قرار نمیگیرد. وسیله شدن آن وابسته به جراتی است که خرج داده میشود. کاری که دارای نوعی فداکاری نسبت بشخصی یا چیزی باخیال صرف باشد، این ارزش را پیدا میکند، نه کاری که محرك آن فقط پول باشد. عشق نیز اگر بغاظر خود عشق باشد بی ارزش و همیابه کاری است که بغاظر پول انجام داده میشود. عاشق باید بخود بسندبهای معشوق همان اندازه اهمیت بدهد که بخود پسندبها خود میدهد و احساسها و آرزوی طرف را مانند از آن خود احترام بگذارد تا ارزشی که ما از آن گفتگو می کنیم در عشق پیدا شود. بعبارت دیگر احساس خود پرستی باید خود بخود و ندانسته چنان توسعه پیدا کند که حریف را نیز فرا گیرد. بعلمت پرستش شخصیت که احمقانه است و تا حدی از مذهب پروتستان و نیز تا اندازه بی از نهضت رمانتیک ناشی شده و نیز بعلمت همچشمی و ستیزه بی که در اجتماع امروز ما هست، صورت گرفتن آرزوهای یاد شده در بالا بسیار مشکل است.

عشق بمعنای جدیدی که ما از آن بحث میکنیم در میان آزادمنشان امروز با خطر تازه بی روبرو است. اگر مردان موانع اخلاقی در جلو خود نبینند و در همه مواقع حتی بتحریک ناچیزی با رضاء غریبه جنسی مبادرت کنند رفته رفته چنین خواهند پنداشت که روابط جنسی از عواطف جدی و احساس محبت بری است و ممکن است کارشان بجائی بکشد که این عمل در نظر ایشان با احساس اکراه توأم باشد. «الدس هکسلی» در

## بک دو بیتی آذری

از شیخ صفی الدین اردبیلی

از آذری یا زبان باستان آذربایجان جز نوشته های کم و کوتاهی از نظم و نثر در کتابها چیزی بازنمانده ، آنچه نیز در کتابها برجای مانده ، بیشتر آنها در کتاب «آذری یا زبان باستان آذربایگان» و «ایران کوده شماره ۱۰» گردآمده است و بجز اینها اگر کسانی بخواهند بتوانند که در میان کتابها و نوشته های کهن بدقت جستجو کنند ، شاید که جمله ها و شعرهای دیگری نیز از این گویش فراموش شده بدست آید .

نویسنده ی این گفتارچندی پیش که کتاب صفوة الصفای ابن بزاز را مطالعه میکرد تصادفاً بیک دو بیتی آذری برخورد که در هیچیک از کتابهای بالانیا شده است و اینک برای آگاهی علاقه مندان چاپ و بر آن اسناد مختصر و محدود افزوده میشود .

نویسنده ی صفوة الصفای زبان این دو بیت را «پهلوی» نامیده و آنرا بشیخ صفی الدین اردبیلی نیای بزرگ شاهان صفوی منسوب داشته ، مینویسد :

«... گاه شیخ زاهد و گاه شیخ صفی الدین قدس روحها بیتی و دو بیتی میخواندند و از آن جمله شیخ صفی الدین این پهلوی بخواند و انشد :

داستانهایی که پرداخته این خطر را بهترین وجه نشان داده است . باز یکنان داستانهای او مانند «سنت پال»<sup>۲</sup> روابط جنسی را یک نوع عمل فیزیولوژی میدانند و بس و چنان مینمایند که آنان از ارزش بالانری که این غریزه دارد بی خبرند . اگر این طرز فکر رونق گیرد مردم بترک دنیا خواهند گراید .

از آنچه گذشت هدفهای ویژه و معیارهای اخلاقی ذاتی عشق روشن گردید . اما این هدفها و معیارها هم در تعلیمات مسیح و هم در طغیانیه که بیشتر نسل جوان ندانسته بزبان همه اصول اخلاقی مربوط بامور جنسی کرده است مبهم است . روابط جنسی که از عشق خالی باشد غریزه انسانی را خشنودی کامل نمییغشند . من نمیگویم که نباید هرگز چنین روابطی پیدا شود زیرا اگر بخواهیم همیشه روابط جنسی با محبت توأم باشد باید موانع سخت در مقابل آن قرار دهیم و آن موانع خود دوست داشتن را مشکل خواهد ساخت . من میگویم روابط جنسی اگر از عشق بری باشد ارزش چندانی ندارد و باید ابتدا آنرا یک آزمایش بمنظور دوست داشتن تلقی کرد .

بطوریکه گفته شد در عشق آن توانایی هست که مقامی شامخ در زندگانی انسان احراز کند . اما عشق نیروئی است نظم ناپذیر که اگر آزاد گذاشته شود از حدودیکه رسم یا قانون تعیین کرده است تجاوز خواهد کرد . اگر در اثر عشق میان دو تن کودکی بوجود آمد دیگر عشق فرمانروای مطلق نیست بلکه باید وسیله ابقای نسل گردد .

باید اصولی اخلاقی مربوط بکودکان بوجود بیاید که در صورت بروز اختلاف ، بر عشق شهوانی رجحان یابد و اختلافات را بپنتهی درجه تخفیف دهد زیرا که نه تنها خود عشق پستدیده است بلکه عشق ورزیدن پدر و مادر بیکدیگر برای کودکان نیز سودمند است .